

تضاد میان خلق‌های تحت ستم جهان و نظام سلطه امپریالیستی

نظریه‌پردازان بورژوا و اپولوژیست‌های سرمایه‌داری، با وقاحتی تمام پایان تاریخ و پیروزی نهایی لیبرال‌دموکراسی غربی را جار می‌زدند، غافل از اینکه تاریخ هیچگاه متوقف نمی‌شود، بلکه بر اساس قانون تضاد، در حرکتی دیالکتیکی به پیش می‌رود. امپریالیسم نه فقط به عنوان یک مفهوم انتزاعی، که به مثابه واقعیتی زنده، خشن و خونین، هر روز در قالب تجاوز نظامی، تحریم‌های جنایتکارانه، غارت منابع طبیعی و دخالت عریان در امور داخلی کشورهای مستقل خود را بازتولید می‌کند. امروز مفهوم «امپریالیسم» به سلاحی نظری و عملی برای درک جهان تبدیل شده است. آنچه اکنون در حمایت گسترده مردمی از ایران در برابر هژمونی آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل در فضای مجازی و سرک‌های جهان دیده می‌شود، نه یک همدلی سطحی، احساسی و زودگذر، بلکه تجلی عمیق و عینی همان تضاد بنیادینی است که نظریه‌پردازان مارکسیست-لنینیست-مائوئیست از لنین تا مائو تسه‌تونگ و رهبران انقلابی بعدی توصیف کرده‌اند: تضاد اصلی میان خلق‌های تحت ستم جهان و نظام سلطه امپریالیستی. از دیدگاه مائوئیستی، این تضاد در عصر حاضر، تضاد اصلی صحنه جهانی است که سایر تضادها تحت الشعاع آن قرار می‌گیرند و موتور محرکه تاریخ معاصر است.

این تضاد، اگرچه ریشه‌های اقتصادی عمیق و طبقاتی دارد، اما امروزه چهره‌ای فرهنگی، هویتی و سیاسی نیز به خود گرفته است. برای میلیون‌ها انسان در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، دیدن ایستادگی ایران در برابر فشارهای ترکیبی و همه‌جانبه ایالات متحده و اسرائیل، یادآور مبارزات ضداستعماری و ضدامپریالیستی خودشان است. آنها در این تقابل، نه یک مناقشه منطقه‌ای محدود، بلکه بازتولید همان الگوی دیرین مقاومت در برابر زورگویی و استثمار را مشاهده می‌کنند. تحولات دو دهه اخیر، از تجاوز وحشیانه به افغانستان و عراق گرفته تا خیزش‌های مردمی در کشورهای عربی و مقاومت در برابر سیاست‌های سلطه‌جویانه در آمریکای لاتین، همگی نشانه‌هایی از این حقیقت‌اند که تضاد میان خلق‌های تحت سلطه و امپریالیسم نه تنها کاهش نیافته، بلکه تشدید شده و با اشکال و ابزارهای جدید در حال بازتولید است. آنچه این دوره را از دوره‌های پیشین متمایز می‌کند، نقش بی‌سابقه رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی در شکل‌دهی به آگاهی جمعی، افشای چهره واقعی امپریالیسم و ایجاد همبستگی فراملی بدون واسطه است. این ابزارها اگرچه توسط سرمایه ساخته شده‌اند، اما می‌توانند به سلاحی در دست توده‌ها برای به چالش کشیدن روایت مسلط تبدیل شوند و خط توده را در مقیاسی جهانی اجرا کنند.

برای درک عمق این تضاد، باید امپریالیسم را نه صرفاً به عنوان یک سیاست خارجی توسعه‌طلبانه، بلکه به مثابه یک نظام اقتصادی-سیاسی کامل و مرحله‌ای خاص از سرمایه‌داری بفهمیم. لنین در کتاب جاودانه "امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری" که در سال ۱۹۱۷ منتشر شد، پنج ویژگی اصلی این نظام را برشمرد که مشعل راه زحمتکشان و انقلابیون است. نخست، تمرکز تولید و سرمایه و پیدایش انحصارها که نقش تعیین‌کننده در زندگی اقتصادی پیدا می‌کنند. دوم، ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و شکل‌گیری الیگارشی مالی که شبکه‌ای از کنترل نامرئی اما مطلق بر اقتصاد جهانی اعمال می‌کند. سوم، مسلط شدن صادرات سرمایه بر صادرات کالا که به کشورهای امپریالیستی امکان می‌دهد بدون تولید مستقیم، از نیروی کار ارزان و منابع کشورهای تحت سلطه بهره‌کشی کنند. چهارم، تشکیل اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی که جهان را میان خود تقسیم می‌کنند. و پنجم، تکمیل تقسیم ارضی جهان میان قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری. مائو تسه‌تونگ با تحلیل شرایط کشورهای نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی، نشان داد که امپریالیسم در این کشورها با ایجاد یک

"سرمایه‌داری بوروکراتیک" و وابسته، مانع توسعه مستقل ملی می‌شود و بورژوازی کمپرادور را به عنوان پایگاه اجتماعی خود پرورش می‌دهد. امروزه این ویژگی‌ها در قالبی جدید به نام «امپریالیسم» یا «استعمار نو» ادامه یافته است. در این شکل جدید، کشورهای تحت سلطه اگرچه ظاهراً مستقل و دارای پرچم و سرود ملی هستند، اما از طریق سازوکارهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، و شرکت‌های فراملی، تحت سلطه اقتصادی و سیاسی قدرت‌های بزرگ قرار دارند. هدف اصلی امپریالیسم، استثمار اقتصادی و انباشت سرمایه است، نه صرفاً کنترل یک کشور یا یک منطقه. این همان چیزی است که خلق‌های تحت ستم به طور روزمره آن را در قالب غارت منابع، بدهی‌های انباشته و کمرشکن، و دخالت در امور داخلی کشورشان تجربه می‌کنند. از منظر مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی، امپریالیسم مرحله‌ای از توسعه سرمایه‌داری است که در آن تضادهای درونی این سیستم به اوج خود می‌رسد و امپریالیسم به "بیرکاغذی" تبدیل می‌شود؛ یعنی در ظاهر ترسناک است، اما در باطن به دلیل جدایی از توده‌های مردم، ضعیف و آسیب‌پذیر است. این تضادها نه تنها میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری، بلکه میان کشورهای امپریالیست و خلق‌های تحت سلطه نیز خود را نشان می‌دهد. به همین دلیل، مبارزه علیه امپریالیسم نه یک انتخاب ایدئولوژیک سلیقه‌ای، بلکه یک ضرورت تاریخی و اجتناب‌ناپذیر برای رهایی بشریت از زنجیرهای استثمار و بردگی مدرن است.

رویارویی امپریالیسم با خلق‌های تحت سلطه، اشکال متنوع و پیچیده‌ای به خود گرفته است که شناخت آنها برای استراتژی مقاومت حیاتی است. در یک دسته‌بندی کلی، روش‌های سلطه را می‌توان به چند شکل اصلی تقسیم کرد. نخست، تجاوز نظامی مستقیم. اگرچه این روش از آغاز استعمار وجود داشته، اما در دوران معاصر با پوشش‌های فریبنده‌ای مانند «مبارزه با تروریسم»، «گسترش دموکراسی» یا «کمک‌های بشردوستانه» توجیه می‌شود. تجاوز به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ نمونه‌های بارز این روش هستند. در این تجاوزها، میلیون‌ها انسان کشته و آواره شدند و زیرساخت‌های دو کشور به کلی نابود گشت. هدف اعلام شده «مبارزه با ترور» بود، اما واقعیت ماتریالیستی، کنترل منابع نفت و گاز، بازارهای فروش سلاح و استقرار پایگاه‌های نظامی برای تهدید رقبای منطقه‌ای بود. دوم، سرکوب از طریق ارتجاع داخلی و دست‌نشانده. این روش که شکل پایدارتر، ارزان‌تر و رایج‌تر سلطه است، عبارت است از استفاده از رژیم‌های وابسته، دیکتاتورهای محلی و بوروکراسی فاسد برای سرکوب جنبش‌های مردمی. در جریان خیزش‌های مردمی در سال ۲۰۱۱، ما شاهد بودیم که چگونه رژیم‌های وابسته در تونس، مصر، بحرین و یمن با شدیدترین اشکال سرکوب به مقابله با این خیزش‌ها برخاستند. این رژیم‌ها در عین حال که از حمایت مالی، اطلاعاتی و نظامی قدرت‌های امپریالیستی برخوردار بودند، به عنوان «متحدان پایدار» و «ثبات‌بخش» در منطقه معرفی می‌شدند. روش سوم که در دهه‌های اخیر گسترش یافته، جنگ‌های نیابتی و فرسایشی است. در این روش، قدرت‌های امپریالیستی بدون درگیری مستقیم و به خطر انداختن سربازان خود، گروه‌های مسلح جهادی، جدایی‌طلب یا تروریستی را در کشورهای هدف تجهیز و حمایت مالی می‌کنند تا دولت‌های مستقل و مخالف را تضعیف، تجزیه یا سرنگون سازند. سوره نمونه بارز این روش است که در آن دهه‌ها گروه مسلح با پشتیبانی کشورهای غربی و متحندان منطقه‌ای آنان، سال‌ها با دولت مرکزی جنگیدند تا نقشه‌های ژئوپلیتیک امپریالیسم محقق شود. روش چهارم، تحریم‌های اقتصادی فراگیر و جنگ اقتصادی است. این روش که به عنوان جایگزینی برای جنگ نظامی معرفی می‌شود، در عمل جنگی تمام‌عیار علیه ملت‌ها و توده‌های زحمتکش است. تحریم‌های ظالمانه علیه ایران، کوبا، ونزوئلا و دیگر کشورهای مستقل، نمونه‌هایی از این روش هستند که هدف آنها ایجاد نارضایتی عمومی، فلج کردن اقتصاد و وادار کردن ملت‌ها به تسلیم در برابر خواسته‌های قدرت‌های امپریالیستی

است. سازمان ملل متحد بارها اعلام کرده که تحریم‌ها علیه عراق در دهه ۱۹۹۰ منجر به مرگ نیم میلیون کودک شد. این یعنی تروریسم اقتصادی دولتی در مقیاسی عظیم و جنایت علیه بشریت. روش پنجم، جنگ نرم، تهاجم فرهنگی و انقلاب‌های رنگی است. در این روش، تلاش می‌شود با نفوذ در نظام آموزشی، رسانه‌ها، سازمان‌های غیردولتی وابسته و محصولات فرهنگی، هویت ملی و ارزش‌های بومی خلق‌های تحت سلطه تضعیف شود و فرهنگ مصرف‌گرایی، فردگرایی و وابستگی جایگزین فرهنگ مقاومت، جمع‌گرایی و استقلال گردد. هدف نهایی جنگ نرم، تغییر ذهنیت مردم است تا بدون شلیک یک گلوله، تسلیم شوند و اراده انقلابی خود را ببازند.

در مقابل این اشکال چندگانه سلطه، خلق‌های تحت سلطه نیز اشکال متنوع و خلاقانه‌ای از مقاومت را توسعه داده‌اند که نشان‌دهنده حیات و پویایی توده‌هاست. از دیدگاه مائوئیستی، تجربه تاریخی ثابت کرده است که امپریالیسم زبان زور را می‌فهمد و تنها با قدرت متقابل می‌توان در برابر آن ایستادگی کرد. مقاومت مسلحانه، که مائو تسه‌تونگ آن را بالاترین شکل مبارزه می‌داند، معمولاً زمانی ظهور می‌کند که راه‌های مسالمت‌آمیز برای رهایی از سلطه بسته شده باشد و مردم چاره‌ای جز دفاع از خود نبینند؛ این تجلی حق ذاتی ملت‌ها برای دفاع است. شعار معروف مائو که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید»، درس بزرگی برای خلق‌های تحت ستم است که نشان می‌دهد بدون بازوی نظامی مردمی، استقلال واقعی به دست نمی‌آید. نمونه‌های افغانستان، لبنان و فلسطین نشان داد که چگونه مقاومت مسلحانه توانست معادلات منطقه‌ای را به نفع خلق‌ها تغییر دهد. شکل دیگر و بسیار مهم، مقاومت مجازی و اطلاع‌رسانی است. در عصر شبکه‌های اجتماعی، این شکل از مقاومت اهمیت ویژه‌ای یافته است. فعالان و روزنامه‌نگاران شهروند با ثبت و انتشار تصاویر جنایات اشغالگران و سرکوبگران، روایت رسمی و دروغین قدرت‌های امپریالیستی را به چالش می‌کشند. آنها نشان می‌دهند که پشت شعارهای فریبنده «حقوق بشر» و «دمکراسی»، چه جنایاتی علیه بشریت در حال وقوع است. شکل سوم، مقاومت اقتصادی و خودبسندگی است. این نوع مقاومت شامل تلاش برای خودبسندگی، کاهش وابستگی به واردات، ایجاد شبکه‌های تجاری جایگزین، و دور زدن تحریم‌ها می‌شود. مائو تسه‌تونگ بر اصل حیاتی «خودبسندگی» و تکیه بر توانایی‌های داخلی تأکید ویژه داشت. ایران در سال‌های اخیر با اتکا به توان داخلی، توسعه علوم نانو، موشکی و اتمی و توسعه ارتباطات با کشورهای مستقل، نمونه‌هایی از موفقیت در این زمینه را نشان داده است که نشان می‌دهد تحریم‌ها شکستنی هستند و اراده ملی می‌تواند بر فشارهای اقتصادی غلبه کند. این مقاومت‌ها نشان می‌دهد که وقتی توده‌ها سازماندهی شوند، هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را به زانو درآورد.

در اینجا باید به نکته‌ای کلیدی، ظریف و روشن‌گر اشاره کرد که مرز بین مائوئیسم و سایر گرایش‌ها را مشخص می‌کند: این جنبش‌های مقاومت علیه اشغال و زورگویی، اگرچه در عمل در جبهه مقابل امپریالیسم قرار می‌گیرند و ضرباتی به پیکره آن وارد می‌کنند، اما الزاماً جنبش‌هایی با ایدئولوژی مترقی، سوسیالیستی و با چارچوب فکری مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی نیستند. ریشه بسیاری از این مقاومت‌ها در باورهای ملی، هویت قومی، مذهبی، یا سنت‌های بومی نهفته است و رهبری فکری و سیاسی آنها نیز غالباً از سوی نیروهای ملی‌گرا، مذهبی یا بورژوازی ملی صورت می‌گیرد. حتی برخی از این جنبش‌ها در عین مبارزه با امپریالیسم، در درون خود دارای ایدئولوژی و ساختارهای ارتجاعی هستند؛ یعنی در داخل مرزهای خود ممکن است با آزادی‌های اجتماعی، حقوق زنان، برابری اقوام یا دموکراسی واقعی مخالف باشند و ساختارهای استبدادی، فئودالی یا سرمایه‌داری بوروکراتیک را ترویج کنند. این تناقض، بخشی از پیچیدگی جبهه‌بندی‌های سیاسی در جهان امروز است و نیازمند تحلیل دیالکتیکی است. این واقعیت نه از ارزش مبارزه ضد

امپریالیستی آنان در عرصه بین‌المللی می‌کاهد و نه تحلیل ماتریالیستی تاریخی را تضعیف می‌کند. برعکس، نشان‌دهنده آن است که سلطه امپریالیستی چنان فراگیر، عمیق و غیرقابل تحمل است که طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی با هر بینش و اعتقادی را به صف مخالفان خود می‌کشاند. از نگاه تاریخی و استراتژیک، هر مبارزه‌ای که به تضعیف سلطه امپریالیسم بینجامد، صرف‌نظر از ماهیت داخلی رهبرانش، به طور عینی به پیشبرد آرمان‌رهایی خلق‌ها از سلطه خارجی کمک می‌کند و شرایط را برای دگرگونی‌های عمیق‌تر اجتماعی در آینده فراهم می‌سازد. با این حال، برای نیروهای مترقی و انقلابی، حمایت از این جنبش‌ها باید همراه با نقد سازنده، استقلال‌سازمانی و تلاش برای تأثیرگذاری بر جهت‌گیری‌های آنها باشد. وظیفه تاریخی مارکسیست‌ها، لنینیست‌ها و مائوئیست‌ها، نه تبرئه کردن ارتجاع داخلی به بهانه مبارزه با امپریالیسم، و نه فرقه‌گرایی و جدایی از توده‌ها، بلکه تلاش برای پیوند دادن مبارزه علیه سلطه خارجی با مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و رهایی واقعی در درون جوامع خود است. این همان استراتژی "انقلاب در دو مرحله" است: ابتدا تکمیل انقلاب ملی-دموکراتیک علیه امپریالیسم و فئودالیسم، و سپس گذار به انقلاب سوسیالیستی. وجه مشترک همه این مقاومت‌ها، آگاهی از تعلق به یک جبهه جهانی در برابر نظام سلطه است، اما این آگاهی باید به سمت ایجاد جنبش‌هایی هدایت شود که هم ضد امپریالیسم و هم ضد ارتجاع داخلی باشند تا انقلاب نیمه‌کاره نماند و به مصادره‌گری نینجامد.

آنچه تضاد امروز خلق‌ها با امپریالیسم را از دوره‌های پیشین متمایز می‌کند، نقش بی‌سابقه فناوری‌های ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی است که می‌تواند به عنوان ابزاری برای "خط توده" در مقیاس جهانی عمل کند. فضاهاى مجازى به میدان‌هاى نبرد روایت‌ها و عرصه جنگ روانی تبدیل شده‌اند. در گذشته، رسانه‌های جریان اصلی غربی انحصار تعریف واقعیت را در اختیار داشتند و می‌توانستند مقاومت‌ها را «تروریسم» و سلطه را «ماموریت تمدنی» بنامند و صدای مظلومان را خفه کنند. اما امروزه، یک نوجوان در یمن، یک محصل در اندونزی، یا یک کارگر در پاکستان می‌تواند مستقیماً تصاویر مقاومت را ببیند، روایت‌های جایگزین را بشنود، و همبستگی خود را با خلق‌های مبارز ابراز کند. این دموکراتیزه شدن اطلاعات، یکی از مهم‌ترین تحولات در عرصه مبارزه علیه امپریالیسم است و انحصار فرهنگی بورژوازی را می‌شکند. رسانه‌های جریان اصلی غربی مانند سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی و فاکس نیوز، دهه‌ها تصویر تحریف‌شده‌ای از جهان ارائه داده‌اند. آنها جنگ‌های امپریالیستی را «ماموریت‌های صلح‌بانانه» نامیدند، مقاومت در برابر اشغال را «تروریسم» خواندند، و رژیم‌های دست‌نشانده را «متحدان دموکراتیک» معرفی کردند. اما امروز، شبکه‌های اجتماعی این انحصار را شکسته‌اند. این پشتیبانی مجازی، فراتر از مرزهای مذهبی یا قومی، ریشه در وجدان بیدار بشری دارد که سلطه و بی‌عدالتی را برنمی‌تابد. مسئله فلسطین، به عنوان یک نماد جهانی مظلومیت و کانون تضاد در خاورمیانه، نقشی کلیدی در این همبستگی ایفا می‌کند. از آنجا که ایران از گروه‌های فلسطینی حمایت می‌کند، این حمایت در ذهن میلیون‌ها انسان آزاده، ایران را به سمبل مقاومت در برابر اشغالگری تبدیل کرده است. آنها جنگ ایران و اسرائیل را نه یک درگیری قومی یا ژئوپلیتیک صرف، بلکه ادامه همان مبارزه دیرین حق در برابر باطل و مستضعفین در برابر مستکبرین می‌بینند. نکته مهم دیگر، شکست انحصار رسانه‌ای در پوشش تحولات است. در جنگ غزه، شبکه‌های اجتماعی تصاویری از کشتار کودکان را منتشر کردند که هرگز در رسانه‌های اصلی دیده نشد. در جنگ یمن، تصاویر بمباران شفاخانه‌ها و بازارها توسط ائتلاف سعودی-آمریکایی، وجدان جهانی را بیدار کرد. در سرکوب اعتراضات بحرین توسط رژیم آل‌خلیفه با کمک نظامیان سعودی، تصاویری منتشر شد که خلاف ادعاهای «گفتگوی ملی» را نشان می‌داد و چهره واقعی متحدان غرب را آشکار ساخت.

در هفته‌ها و ماه‌های اخیر، با تشدید تنش بین ایران و اسرائیل و افزایش مداخلات آشکار و پنهان آمریکا، موج بی‌سابقه‌ای از حمایت مردمی از ایران در شبکه‌های اجتماعی شکل گرفته است که نشان‌دهنده بیداری سیاسی توده‌هاست. کاربرانی از کشورهای مختلف عربی، کشورهای آفریقایی، شبه‌قاره هند، و حتی جوامع رنگین‌پوست و طبقه کارگر در اروپا و آمریکا، با هشتگ‌های مرتبط با ایران، همبستگی خود را ابراز کرده‌اند. تحلیل محتوای این حمایت‌ها نشان می‌دهد که این پدیده، صرفاً هواداری کورکورانه از یک کشور خاص یا دولت خاص نیست، بلکه ابراز همدردی عمیق با یک موقعیت طبقاتی و ضد استعماری است. مردم یمن که سال‌هاست زیر بمباران ائتلاف سعودی-آمریکایی زندگی می‌کنند و قحطی را تجربه می‌کنند، در ایران "خود" را می‌بینند. آنها می‌دانند ایران تنها کشوری بود که در برابر ائتلافی که یمن را بمباران می‌کند، ایستاد و سکوت نکرد. مردم افغانستان و فلسطین که مداخلات خارجی و اشغال را تجربه کرده‌اند، در مقاومت ایران بازتابی از آرزوی استقلال و عزت نفس خود را مشاهده می‌کنند. مردم بولیوی و ونزوئلا که با فشارهای اقتصادی و کودتاهای نرم آمریکا دست‌به‌گریبانند، در ایران سبیل ایستادگی در برابر "امپراتوری شر" را می‌یابند. این حقیقت در شبکه‌های اجتماعی بازتاب گسترده یافته که یکی از تضادهای اساسی در عصر حاضر، تضاد بین خلق‌های تحت ستم با سیستم امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکاست. این جمله که بازتابی از تحلیل‌های عمیق مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی درباره تضادهای اصلی عصر حاضر است، نشان‌دهنده عمق آگاهی ضد امپریالیستی در میان توده‌های مردم است که فریب تبلیغات را نمی‌خورند و حقیقت را از دل رسانه‌های جایگزین بیرون می‌کشند.

در میان این موج عظیم حمایت مردمی و خشم مقدس توده‌ها، نیروهای مترقی و انقلابی وظیفه خطیر و تاریخی بر عهده دارند. آنها باید بتوانند ضمن همبستگی با مقاومت در برابر امپریالیسم، چشم‌اندازی روشن، علمی و انقلابی از آینده ارائه دهند که در آن نه اثری از سلطه خارجی باشد و نه از استبداد داخلی و استثمار طبقاتی. تجربه تاریخی نشان داده است که مبارزه صرفاً علیه امپریالیسم، بدون توجه به ساختارهای داخلی استثمار و سرکوب و بدون رهبری حزب پیشرو، نمی‌تواند به رهایی واقعی و نهایی خلق‌ها منجر شود. بسیاری از کشورها پس از کسب استقلال از استعمارگران، به دست رژیم‌های استبدادی داخلی و بورژوازی کمپرادور افتادند که نه تنها با مردم خود رفتاری بهتر از استعمارگران نداشتند، بلکه به دلیل وابستگی به قدرت‌های بزرگ، عملاً همان سلطه را با نامی دیگر ادامه دادند و انقلاب را مصادره کردند. از این رو، نیروهای مترقی باید بر ضرورت پیوند ارگانیک مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه برای دموکراسی خلقی و عدالت اجتماعی تأکید کنند. این دو مبارزه نه در تضاد با یکدیگر، بلکه مکمل هم هستند و دو بال یک پروازند. هر چه مردم در داخل کشور خود از حقوق بیشتری برخوردار باشند و سازماندهی شوند، توانایی بیشتری برای مقاومت در برابر فشارهای خارجی خواهند داشت. و هر چه مقاومت در برابر فشارهای خارجی قوی‌تر باشد، فضای بیشتری برای پیشبرد مطالبات داخلی و جلوگیری از کودتا فراهم می‌شود. نکته دیگر، ضرورت نقد سازنده از جنبش‌های مقاومت بر اساس اصل "وحدت-نقد-وحدت" است. نیروهای مترقی نباید به بهانه وحدت در برابر دشمن خارجی، از نقد جنبه‌های ارتجاعی، فئودالی یا سرمایه‌داری این جنبش‌ها چشم‌پوشی کنند. این نقد باید از موضع همبستگی طبقاتی و دوستی با مردم باشد، نه از موضع دشمنی و تخریب که آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزد. هدف باید کمک به تکامل، رادیکال‌تر شدن و مردمی‌تر شدن این جنبش‌ها باشد، نه تضعیف آنها در برابر دشمن اصلی. نیروهای مترقی همچنین وظیفه دارند جایگزین‌های مشخص و عملی برای نظام سلطه ارائه دهند. نقد امپریالیسم کافی نیست. باید نشان داد که پس از شکست سلطه، چه نظامی می‌تواند جایگزین آن شود. این نظام باید مبتنی بر عدالت اقتصادی، دموکراسی واقعی شورایی، برابری اقوام و جنسیت‌ها، و احترام به کرامت انسانی باشد. در نهایت، نیروهای مترقی باید به دنبال ایجاد اتحادهای گسترده و فراگیر جبهه‌ای باشند.

اتحاد میان همه نیروهایی که به هر شکل با امپریالیسم مخالفند، حتی اگر در سایر زمینه‌ها اختلاف نظر داشته باشند، تحت یک جبهه واحد ضد امپریالیستی. این اتحادها باید بر اساس محورهای مشخص و با حفظ هویت مستقل هر نیرو انقلابی و مترقی شکل بگیرد تا در آینده بتوانند نقش خود را ایفا کنند و مانع از انحراف مسیر انقلاب شوند.

تضاد خلق‌های تحت سلطه با امپریالیسم، یک کشمکش پایان‌یافته تاریخی نیست، بلکه پویاترین نیروی محرکه تحولات جهانی در قرن بیست و یکم است و موتور تاریخ را به پیش می‌راند. با وجود همه پیشرفت‌های تکنولوژیک و تغییر در اشکال سلطه، ماهیت این تضاد همان باقی مانده است: تلاش برای حفظ کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت، و رهایی از قید سلطه خارجی و استثمار سرمایه. چندین عامل چشم‌انداز آینده این مبارزات را شکل خواهند داد. نخست، تحول در موازنه قدرت جهانی و افول هژمونی تک‌قطبی. ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی و سیاسی مانند چین، هند، برزیل و روسیه، انحصار قدرت را در دست غرب شکسته است. این کشورها اگرچه خود دارای تضادهای داخلی و بعضاً سیاست‌های امپریالیستی منطقه‌ای هستند، اما حضور آنها در عرصه بین‌المللی، فضا را برای مانور خلق‌های تحت سلطه بازتر کرده و امکان تنفس استراتژیک فراهم آورده است. دوم، تشدید بحران‌های داخلی در کشورهای امپریالیستی. بحران اقتصادی ۲۰۰۸، افزایش شکاف طبقاتی، بحران مشروعیت سیاسی، و اعتراضات گسترده در خود کشورهای غربی، توانایی آنها را برای مداخله در خارج کاهش داده است. جنبش وال‌استریت، اعتراضات جان‌باخته‌گان سیاه‌پوست، و اعتصابات کارگری در اروپا، نشانه‌هایی از این بحران ساختاری و پوسیدگی درون‌زا هستند. سوم، گسترش آگاهی ضد امپریالیستی از طریق جنگ فرهنگی. شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های نوین، آگاهی مردم جهان را از ماهیت واقعی امپریالیسم افزایش داده‌اند. نسلی که در شبکه‌های اجتماعی بزرگ شده، کمتر از نسل‌های پیشین فریب تبلیغات رسانه‌های اصلی را می‌خورد و سریع‌تر حقیقت را درمی‌یابد. چهارم، تجربه‌اندوزی جنبش‌های مقاومت و بلوغ استراتژیک. دهه‌ها مبارزه علیه امپریالیسم، تجربه‌های گرانمایی برای خلق‌های تحت سلطه به ارمغان آورده است. آنها امروز بهتر می‌دانند که چه راه‌هایی مؤثر است و چه راه‌هایی به بن‌بست می‌انجامد. برخلاف گذشته که این مبارزات اغلب منزوی و پراکنده بودند، امروز وحدت نظر و همبستگی عملی میان ملت‌های مبارز در حال شکل‌گیری است. خلق فلسطین می‌داند که در ایران مردمی دارد که آرمانش را زنده نگه داشته‌اند. خلق یمن می‌داند که مقاومتش در ایران بازتاب دارد. و خلق ایران می‌داند که تنهایی‌اش، اگرچه سخت است، اما مطلق نیست. این آگاهی متقابل، که از طریق تصاویر و پیام‌هایی که در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته می‌شوند، تقویت می‌گردد، سرمایه‌ای عظیم برای آینده مبارزات ضد امپریالیستی است. شبکه‌های اجتماعی امروز در حال ایجاد نوع جدیدی از همبستگی هستند: همبستگی نه میان دولت‌ها، بلکه میان ملت‌ها و توده‌های زحمتکش.

حمایت خلق‌های جهان از ایران در برابر ائتلاف آمریکا و اسرائیل، یک واقعیت انکارناپذیر و امیدبخش در عصر کنونی است. در این واقعیت نوین، تضاد دیرینه میان خلق‌های تحت سلطه و امپریالیسم، قالبی تازه یافته است. در این قالب تازه، مرزهای جغرافیایی کمرنگ‌تر و مرزهای وجدانی و طبقاتی برجسته‌تر شده‌اند. امروز، یک جوان در اندونزی، یک محصل در شیلی، و یک کارگر در ترکیه، همه از طریق صفحه نمایش موبایل خود، نظاره‌گر مقاومتی هستند که آن را بازتاب آرزوهای ناکام خود برای استقلال و عزت می‌بینند. این همان نیروی عظیم حمایت مردمی از ایران است که در سطح جهانی در حال گسترش می‌باشد و نشان می‌دهد که امپریالیسم در محاصره توده‌هاست. با این حال، برای نیروهای

مترقی و انقلابی، این حمایت باید با درک عمیق‌تری از ماهیت پیچیده جنبش‌های مقاومت همراه باشد تا به بن‌بست نکشد. حمایت از مبارزه علیه امپریالیسم به معنای تأیید تمامی سیاست‌های داخلی، اقتصادی و اجتماعی این جنبش‌ها نیست. بسیاری از آنها در عین حال که در جبهه خارجی با سلطه می‌جنگند، در داخل ساختارهایی ارتجاعی دارند که با آزادی و عدالت در تضاد است و می‌تواند انقلاب را منحرف کند. وظیفه تاریخی مارکسیست‌ها، لنینیست‌ها و مائوئیست‌ها در این میان، نقشی دوگانه اما به هم پیوسته و دیالکتیکی است: از یک سو، همبستگی عملی و قاطع با همه نیروهایی که در جبهه مقابل امپریالیسم می‌جنگند و ضربه می‌زنند، و از سوی دیگر، نقد سازنده، آموزش سیاسی و تلاش برای تأثیرگذاری بر این جنبش‌ها به منظور پیوند دادن مبارزه علیه سلطه خارجی با مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی در داخل. تاریخ، با همه پیچیدگی‌هایش، گاهی ساده‌ترین پیام را تکرار می‌کند: ظلم، حتی با پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها، پهبادهای بدون سرنشین و قدرتمندترین ارتش‌ها، هرگز نمی‌تواند وجدان بیدار بشریت و خشم مقدس توده‌ها را برای همیشه خاموش کند. امپریالیسم محکوم به فناست زیرا علیه جهت حرکت تاریخ ایستاده است. و این، بزرگترین امید برای فردایی است که در آن، دیگر نه ظالمی باشد و نه مظلومی؛ نه سلطه‌گری و نه تحت سلطه‌ای؛ روزی که خلق‌های جهان، سرنوشت خود را به دست خود رقم زنند، فارغ از قید و بندهای امپریالیسم، استبداد و استثمار؛ روزی که پرچم‌هایی بر فراز تمام جهان به اهتزاز درآید و خورشید سوسیالیسم به تاریک‌ترین نقطه زمین بتابد